هو العلیم

شهرت و تأثیر تکوینی افعال و کردار انسان

کیفیت تأثیر کلام و نوشته بر نفس انسان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۴ - مجلس چهارم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ باللهِ منَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بسم اللهِ الرَّحمنِ الرّحيم
و صلّى اللهُ على سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمد
و على آله الطّيبين الطّاهرين
و اللعنة على أعدائِهِم أجمَعينَ الى يوم الدين

[امام سجاد علیه السّلام در دعای ابوحمزه عرضه می‌دارند:]

إلَهی ربَّیتَنی فی نِعَمِک و إحسانِک صغیرًا و نَوَّهتَ بِاسمی کبیرًا

«پروردگارا! تو مرا در نعمت‌های خود و احسان خود در صِغَر سنم پروراندی و نام مرا به نیکی در کِبَر سن بلند گردانیدی.»

کیفیت مواجهۀ با معروفیت و مشهوریت دیگران

دیشب خدمت رفقا و دوستان عرض شد که خدای متعال، اوست که انسان را مشهور و معروف می‌گرداند و در بین افراد مشخص و متعیّن قرار می‌دهد. و انسان نباید از اینکه احساس کند یک فرد که معروف و مشهور شده، تخیلی و تفکری و خطوری داشته باشد؛ زیرا صرفِ این معروفیت و مشهوریت مسئله‌ای نیست که انسان بر آن غبطه بخورد و آن را به دغدغۀ فکری درآورد و راه او را نسبت به مطالب ببندد. برای انسان مهم این است که عمل به تکلیف کند و آنچه را خدای متعال برعهدۀ او قرار داده است، انجام بدهد؛ چه در میان مردم معروف باشد یا نباشد، چه آوازه و صیتِ او منتشر گردد یا نگردد.

تأثیر ستارالعیوب‌بودن خداوند در شهرت انسان

عرض شد که دو سه مسئله در اینجا می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. مسئلۀ اول: حضرت می‌فرماید: «**نَوَّهتَ بِاسمی کبیرًا**؛ تو اسم مرا به نیکویی معروف گردانیدی.»؛ یعنی خدای متعال می‌آید و شخصی را مورد توجه افراد قرار می‌دهد و نام او را به نیکویی می‌برند. درحالتی‌که ممکن است آن شخص عیوب و نقایصی داشته باشد اما خدای متعال به آن عیوب و نقایص توجهی نمی‌کند، و اسم او را معروف و مشهور می‌گرداند و مردم از او به نیکی و خوبی یاد می‌کنند.

مطلب اولی که در اینجا به نظر می‌رسد این است: یکی از اوصاف پروردگار صفت «ستارالعیوب» بودن است. خداوند متعال ستارالعیوب است و این بسیار مسئلۀ مهمی است که چطور این صفت در این عالم اثرات و تأثیرهایی دارد.

خداوند متعال می‌توانست افراد را طوری خلق کند که اگر اشتباهی، خطایی، گناهی از کسی سر می‌زند، همۀ افراد مطلع بشوند! می‌توانست فرض بفرمایید که در خلقت انسان یک نحوه تغییری، مسئله‌ای به وجود

آورد که وقتی شخصی به شخص دیگر نگاه می‌کرد، متوجه می‌شد امروز گناه کرده یا نکرده.

کیفیت تأثیر تکوینی افعال و کردار

البتّه وقتی که انسان گناهی انجام بدهد، بخواهد یا نخواهد، تکویناً اثری در او به وجود خواهد آمد. همان‌طوری‌که یک عمل خیر مانند: قرآن‌خواندن، نمازخواندن، روزه‌گرفتن، حج انجام‌دادن؛ بخواهد یا نخواهد، اثری در او به وجود می‌آورد. کسانی که به حج می‌روند، وقتی که برمی‌گردند یک اثری در آنها هست و این خیلی عجیب است! یعنی تکویناً مسئله‌ای وجود دارد، یک اثری می‌گذارد.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند:

«سعی کنید این اثر را استمرار ببخشید، زود از دست ندهید، با آمدن و گرفتارشدن به معاصی و اشتباهات، زود آن حالت خود را از دست ندهید.»

قبلاً عرض کردم: اصلاً کسانی که به حج می‌روند، وقتی که در روز عید قربان سرِ خود را می‌تراشند، اصلاً حال آنها و وضعیت آنها عوض می‌شود، اصلاً چهرهٔ آنها عوض می‌شود! و این عوض‌شدن چهرهٔ ملکوتی حتی در چهرهٔ ظاهری هم اثر می‌گذارد! یعنی این عمل حتی در وضعیت ظاهری تأثیر خودش را دارد.

و به‌طور کلی این مسئلهٔ تغییر و تحولات خیلی مسئلهٔ عجیبی است. البتّه در بعضی از موارد اهل فن و اهل خبره تشخیص می‌دهند؛ وقتی که به یک شخص نگاه کنند می‌فهمند او امروز چه گناهی و چه خطایی کرده است.

بعضی از رفقا می‌گفتند:

ما گاهی که خدمت مرحوم آقا (علامهٔ طهرانی) می‌رسیدیم، و یک کار اشتباهی و خطایی کرده بودیم، به ما یک نگاه می‌کردند و با چشم می‌فهماندند: «ما خبر داریم؛ برو آقاجان دیگر از این کارها نکن!» مطلب را می‌گرفتیم، سرمان را پایین می‌انداختیم و می‌رفتیم.یا وقتی که ما خدمت ایشان می‌رسیدیم، از کیفیت رفتارشان با خودمان می‌فهمیدیم که اوضاع ما چطور است: درست است؟، اشکال دارد؟ کجای مسئله آن ایراد دارد؟!»

ولی خب افراد دیگر نمی‌فهمند.بعضی‌ها که چشمان ملکوتی آنها باز شود وقتی که یک شخص گناهی انجام دهد صورت برزخی او را همان آن می‌فهمند؛ حتی اگر هم نبینند، می‌فهمند! الآن می‌فهمند فلان کس در چه وضعیتی است؛ او در چه وضعیتی است؛ او چطور است؛ حالا برخورد هم بکنند که دیگر به‌جای خود. وقتی چشم ملکوتی باز شود، آن حالتی که انسان به‌واسطهٔ گناه یا به‌واسطهٔ ثواب اکتساب می‌کند، خواهی‌نخواهی و تکویناً آن مسئله در آنجا نقش می‌بندد.

مکاشفه‌ای راجع به تأثیر اعمال بر انسان

یکی‌دو سال پیش بود، روزی شخصی از رفقا نزد من آمده بود، گفت:

آقا، من مسئله‌ای را راجع به فردی دیدم؛ آقا، من دیدم این شخص (اسم آن فرد را هم برد) حرکت می‌کند و به‌سمت مکّه می‌رود. او حرکت کرد، بیابان‌ها را طی کرد و به سرزمینی کنارِ یمن رسید، در آنجا یک‌مرتبه توقف کرد و ملائکه دیگر نگذاشتند به‌سمت مکّه حرکت کند و در

همان‌جا متوقف شد و ایستاد! حال این قضیّه چه بوده؟!

گفتم: «إن‌شاءاللَه خیر است و چیزی نیست.»

مکاشفه‌ای کرده بود. حال این شخص، اصلاً او را ندیده یا خیلی به‌ندرت دیده و نمی‌تواند او را تشخیص بدهد؛ از افردی نبودند که دائماً با هم در ارتباط و معاشرت باشند. البتّه بعد، آن شخص متنبه شد و انتباهی برای او حاصل شد و از آن کار دست برداشت. و علی‌کل‌حال خداوند هم او را مشمول رأفت و غفران خودش قرار داد.

اجتماع أرواح مؤمنین در وادی‌السلام

اما مطلب چه بوده؟! ما بیش از یک روایت از امیرالمؤمنین و امام صادق علیهما السّلام داریم ـ روایت از امیرالمؤمنین علیه السّلام که مسلّم در ذهنم هست، از امام صادق علیه السّلام شک دارم ـ ولی از ائمه متعدد علیهم السّلام هم این روایت آمده است که:

«وقتی افراد فوت می‌کنند، اگر از زمرهٔ صالحین و مؤمنین باشند، ملائکه آنها را به وادی‌السلام نجف منتقل می‌کنند.»

البتّه این روایت مربوط به هنگام فوت افراد و ارتحال آنها از این عالم به عالم دیگر است.[1]

وادی‌السلام است اگر رفقا به آنجا رفته‌اند، که دیده‌اند و اگر نرفته‌اند خداوند إن‌شاءاللَه قسمت کند، قسمتِ همه کند. بسیار قبرستان عجیبی است، بسیار قبرستان عجیبی است! و حکایات و عجائب و غرائبی از این قبرستان نقل شده. بسیاری از افرادی که خدمت امام زمان علیه السّلام رسیده‌اند در این قبرستان بوده. در آنجا جایگاهی به نام «مقام حضرت صاحب» هم هست که افراد، حضرت را در آنجا بسیار دیده‌اند. و کراراً از صُلَحا و عُبّاد، زیارت آن حضرت در آن مقام نقل شده. و یکی هم ملاقات و زیارت حضرت صاحب در مسجد سهله، که آن هم حکایت و داستانی دارد.

هر مؤمنی در هر نقطهٔ از عالم، در کرهٔ زمین و یا در غیر کرهٔ زمین باشد، هنگام مرگ او را به وادی‌السلام

---

[1] الکافی (ط – دارالحدیث)، ج ۵، ص ۵۹۹؛
عَلِيُّ بنُ محمدٍ عن عَلِيِّ بنِ الحَسَنِ عن الحُسَينِ بنِ راشِدٍ عن المُرتَجِلِ بنِ مَعمَرٍ عن ذَرِيحٍ المُحارِبِيِّ عن عُبادَةَ الأسَدِيِّ عن حَيَّةَ العُرَنِيِّ قال: خَرَجتُ مَعَ أميرِالمؤمنينَ عليه السّلام إلَى الظَّهرِ فَوَقَفَ بِوادِي السَّلامِ كَأنَّهُ مُخاطِبٌ لِأقوامٍ فَقُمتُ بِقِيامِهِ حَتَّى أعيَيتُ ثُمَّ جَلَستُ حَتَّى مَلِلتُ ثُمَّ قُمتُ حَتَّى نالَنِي مِثلُ ما نالَنِي أوَّلًا ثُمَّ جَلَستُ حَتَّى مَلِلتُ ثُمَّ قُمتُ و جَمَعتُ رِدائِي فَقُلتُ يا أميرالمؤمنينَ إنِّي قد أشفَقتُ عَلَيكَ مِن طولِ القِيامِ فَراحَةَ ساعَةٍ ثُمَّ طَرَحتُ الرِّداءَ لِيَجلِسَ عَلَيهِ فَقالَ لِي: **«يا حَبَّةُ إن هو إلّا مُحادَثَةُ مُؤمِنٍ أو مُؤانَسَتُهُ»** قال قُلتُ يا أميرالمؤمنينَ و إنَّهُم لَكَذلِكَ قال: **«نَعَم و لو كُشِفَ لَكَ لَرَأيتَهُم حَلَقًا حَلَقًا مُحتَبِينَ يَتَحادَثُونَ»** فَقُلتُ أجسامٌ أم أرواحٌ فَقالَ: **«أرواحٌ و ما مِن مُؤمِنٍ يَموتُ فِي بُقعَةٍ مِن بِقاعِ الأرضِ إلّا قِيلَ لِروحِهِ الحَقِي بِوادِي السَّلامِ و إنَّها لَبُقعَةٌ مِن جَنَّةِ عَدنٍ»**؛ الکافی (ط – دارالحدیث)، ج ۵، ص ۶۰۰؛
عِدَّةٌ مِن أصحابِنا عن سَهلِ بنِ زيادٍ عن الحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ عن أحمَدَ بنِ عُمَرَ رَفَعَهُ عن أبِي عَبدِ اللَهِ عليه السّلام قال: قُلتُ لَهُ إنَّ أخي بِبَغدادَ و أخافُ أن يَموتَ بِها فَقالَ: **«ما تُبالِي حَيثُما ماتَ أما إنَّهُ لا يَبقَى مُؤمِنٌ فِي شَرقِ الأرضِ و غَربِها إلّا حَشَرَ اللَهُ روحَهُ إلَى وادِي السَّلامِ»** قُلتُ لَهُ و أينَ وادِي السَّلامِ قال: **«ظَهرُ الكوفَةِ أما إنِّي كَأنِّي بِهِم حَلَقٌ حَلَقٌ قُعودٌ يَتَحَدَّثونَ»**.

منتقل می‌کنند.

اگر روزی بیاید و این وسائل، ما را به کرهٔ ماه ببرند و بگویند حالا کرهٔ زمین دیگر ضیق مکان پیدا کرده! مثل اینکه آقایان دیگر نمی‌توانند اینجا زندگی کنند، حالا می‌خواهند بروند در کرهٔ ماه خانه بسازند آنجا زندگی کنند. همهٔ اینها چیست؟! به قول مرحوم آقا: «همهٔ اینها از بی‌کاری است!» آدم بی‌کار نمی‌داند چه‌کار کند. آقا! برو یک جا بنشین، دو رکعت نماز بخوان حالی پیدا کنی! [چه معنا دارد که] حالا بلند شوم بروم آن بالا ببینم آنجا چه خبر است. چرا این‌قدر راه خودت را دور و مشکل کردی؟! همین‌جا بنشین، در یک لحظه همهٔ عوالم را بگرد. آخر مسکین، بیچاره! به‌جای اینکه این همه پول خرج کنی و این همه [زحمت بکشید]، یک قِران هم خرج نکن، پول‌های خود را هم در جیبت نگهدار، همین‌طور بنشین و ببین در آنجا چه خبر است، در آنجا چه می‌گذرد. حالا این مسائل برای افراد عادی است!

یک روز من در مجلسی بودم، افرادی [هم در آنجا بودند] شخصی که در این مسائل و اهل این حرف‌ها بود یک فرد عادی هم بود، آن‌چنان خیلی هم [دارای مراتب] نبود. ـ فرد زاهد و عابد و اهل بعضی از ریاضات و اینها بود ـ و خیلی هم معلوم نبود که افکار و معتقداتش درست باشد. ولی تعریف می‌کرد که: «در کرهٔ ماه الآن چه خبر است، در آن طرفش چیست، در این نیمکره آن چیست، در کرهٔ عطارد چیست.» و راست هم می‌گفت و بی‌جهت دروغ نمی‌گفت؛ همان‌جا می‌دید و بیان می‌کرد. ما که ساکت نشسته بودیم، فقط گوش می‌دادیم و استفاده می‌کردیم البتّه استفاده هم نمی‌کردیم! چرا استفاده بکنیم؟! این چیزها که استفاده ندارد. التفات کردید؟!

تبیین حقیقت انتقال مؤمنین به وادی‌السلام

در هر نقطه‌ای از عالم که باشیم اگر فرد صالحی باشیم، إن‌شاءاللَه ملائکه ما را می‌آورند در وادی‌السلام نجف، کنار قبر حضرت امیرالمؤ منین علیه السّلام، در آنجا ما را به خاک می‌سپارند. معنایش این نیست که همین بدن مادی را ملائکه می‌آورند و در آنجا قرار می‌دهند. بالأخره این بدن مشخص است، وضعیتش مشخص است. [بلکه] منظور بدن مثالی است. همان‌طوری‌که انسان یک بدن مادی دارد، بدن مثالی هم دارد. همین بدنی که ما در خواب مشاهده می‌کنیم، بدن مثالی ماست که نفس و روح به آن تعلق گرفته و او را ما در عالم خواب که عالم مثال است مشاهده می‌کنیم و حرکت می‌کند. این بدن مثالی، در عالم مثال با وادی‌السلام نجف منطبق است؛ یعنی وادی‌السلام نجف که یک صورت مادی و خاکی دارد، یک جنبهٔ ملکوتی و مثالی دارد، که آن ارواح مؤمنین در عالم مثال در جنبهٔ مثالی وادی‌السلام مدفون می‌شوند و جایگاه و قبرشان در آنجاست. که این وادی‌السلام جنبهٔ معلولی و متأثّر از اوست و محاذای با آن جنبهٔ مثالی و برزخیِ عالم مثال است. و در مقابل، افراد کفار و معاندین و فُسّاق و مُغرضین و افرادی که دارای ظلمت و کدورت شیطانی هستند، اینها وقتی که از

دنیا بروند در برهوت یمن دفن می‌شوند. آن هم به همین معنا؛ و در این زمینه روایات زیاد است[1] و مرحوم آقا در کتاب معاد شناسی اینها را آورده‌اند. اما نمی‌دانم در چه جلدی است؛ ولی قطعاً آورده‌اند. این روایات در آنجا هست.[2]

حقیقت و واقیّعت وادی‌السلام نجف و برهوت یمن

اما مسئله‌ای که در اینجا هست این است که این مسئله اختصاص به هنگام فوت ندارد. یعنی هر شخصی در هر وضعیتی قرار دارد یا در وادی‌السلام است یا در برهوت یمن؛ ولو اینکه الآن زنده است، ولو اینکه الآن صحبت می‌کند، ولو اینکه الآن غذا می‌خورد. وادی‌السلام نجف عبارت است از عالم بهشت برزخی که قبل از آن بهشت واقعی و قیامت کبری، برای انسان جنبهٔ واسطه‌ای دارد و واسطهٔ برای رسیدن به آن قیامت کبری است.

بناءًعلی‌هذا کسی که در این دنیا دارای نفس پاک و عمل خالص و نیت صالح است، الآن در وادی‌السلام نجف و در کنار امیرالمؤمنین علیه السّلام است. یعنی آن جنبهٔ مثالی او در آن مکان (مکانٍ لا مکانی) قرار دارد؛ مکان نه از نقطه‌نظر مادی، بلکه آن مکانی که عالم مثال است و بالنسبة به این مکان جنبهٔ عِلّی دارد.

هر کسی که در این دنیا دارای فسق و کدورت و ظلمت و حیوانیت و بهیمیت است، این شخص همین الآن در برهوت یمن قرار دارد. نفسش در برهوت است، گرچه در اینجا راه می‌رود و حرکت می‌کند. کسی که او را می‌بیند به‌صورت مثالی ظلمت می‌بیند، به‌شکل گرگ، خنزیر، سگ یا روباه می‌بیند؛ اگر اهل مکر و حیله باشد به‌شکل روباه می‌بیند. یعنی الآن در برهوت، جایگاه او به‌شکل روباه است، به‌شکل خنزیر است، به‌شکل سَبُع و درندگان است.؟! این هم از این طرف.

حالا این شخص که این مسئله را نسبت به او دیده، قضیّه این‌طور بوده: آن فرد مدتی بود که یک عملِ خلافی را انجام داده بود و هنوز در آن عمل خِلاف باقی بود و نسبت به آن عمل رجوع و توبه نکرده بود. چون در این حالت باقی بود این شخص که اصلاً نه از او خبر دارد و نه ارتباط دارد، سالی یک مرتبه هم او را نمی‌بیند، این شخص او را در برهوت دید. یعنی دید این به سمت مکّه حرکت می‌کند.

خب این یک آدمی است که هدف و راه دارد، علی‌کل‌حال مسئله‌ای دارد. می‌آید یک‌مرتبه این عمل را انجام می‌دهد؛ ملائکه می‌گویند: نه دیگر! حالا تو به سمت مکّه نمی‌روی، جای شما در برهوت است! حالا توبه و استغفار کند، از خدا طلب مغفرت کند، دوباره به سمت مکّه برمی‌گردد و دوباره به همان سمت حرکت

---

[1] الکافی (ط – دارالحدیث)، ج ۵، ص ٦٠٥؛ الخصال، ج ۲، ص ٤٤١؛ بحار الأنوار، ج ٦، ص ٢٤٢ ـ ٢٤٣.
[2] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۳، ص ۲۳۲ ـ ۲۷۰.

می‌کند و پیش می‌رود. می‌بینید چقدر ظریف و دقیق است!

ما خیال می‌کنیم اگر کاری انجام بدهیم، در این عالم تکوین گم و مخفی می‌شود. إن‌شاءاللَه خدا نمی‌بیند، سرمان را می‌اندازیم پایین. نه آقاجان! یک لقمه بخوریم، این لقمه اثر خاصی دارد. یک عمل انجام بدهیم. آن عمل یک اثر دارد. آن کسی که اهل فن است می‌فهمد، تشخیص می‌دهد؛ آن کسی که نیست، نمی‌فهمد همین‌طور نگاه می‌کند.

فریبنده بودن ظاهر افراد

اینکه امام سجاد علیه السّلام می‌فرماید:

«نگاه نکنید به ظاهر مردم، به نماز مردم و به روزهٔ مردم، بلکه ممکن است این نمازها و این روزه‌ها در راستای اهدافی غیر از خلوصِ سلوک طریق الی اللَه و غیر از نیّت اقتراب مرضای الهی باشد.»[1]

همین است.

ما ظاهر را نگاه می‌کنیم: به‌به! چقدر مناسب، آرام، با طمأنینه، چقدر با کلماتِ پسندیده و بلیغ و ادبی و ادیبانه و جملات شیرین و سخنان جذاب و مردم‌جمع‌کن؛ به‌به! آقا، این‌طور می‌فرمایند، چقدر خوب مطلب را تقریر می‌کنند، کسی مانند او نیست. عجیب است!

ظهور حالات نفسانی افراد در کلام و نوشته آنها

من خیال می‌کنم این مطلب را که الآن یادم آمد، یک‌وقت خدمت رفقا هم عرض کرده‌ام. در زمان سابق شخص نویسنده‌ای بود که الآن فوت کرده است. من صحبت‌های ایشان را گوش نداده بودم و فقط کتابی را از او خوانده بودم. آقا اتفاقاً ما هر وقت این کتاب را باز می‌کردیم و می‌خواندیم، منقلب می‌شدیم؛ یعنی یک کدورت و ظلمتی پیدا می‌کردیم! حالا دست هم برنمی‌داشتیم، مدام می‌خواندیم؛ حالا بقیه‌اش را برای فردا می‌گذاشتیم. آقا فهمیدی چه خبر است، خب رها کن دیگر! دو صفحه خواندی و فهمیدی دیگر چیست؛ نه! حالا این‌قدر که تعریف می‌کنند، بخوانیم ببینیم داخل آن چیست؟! این‌قدر که می‌گویند این چه هست و چه هست و چه هست. دوباره بیست صفحهٔ دیگر می‌خواندیم، حالمان گرفته می‌شد و دوباره کدورت و ظلمتی پیدا می‌کردیم، نه‌خیر دوباره ببینیم چیست! مدام [با خود می‌گفتیم] دوباره ببینیم، سه‌باره ببینیم تا آخر کتاب را خواندیم؛ نه تنها یک کلام هم نفهمیدیم، بلکه از این بزرگوار! هیچ نفعی غیر از کدورت و ظلمت و

---

[1] الإحتجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۳۲۰؛ التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه السّلام، ص ۵۳؛ بحار الأنوار (ط – بیروت)، ج ۲، ص: ۸٤؛ و بالإسناد المُتقدِّم ذِکرُه عن الرِّضا علیه السّلام أنَّهُ قال:
قال عَلیُّ بنُ الحُسَینِ علیه السّلام: إذا رَأیتُمُ الرَّجُلَ قد حَسُنَ سَمتُهُ و هَدیُهُ و تَماوَتَ فی مَنطِقِهِ و...

به‌هم‌ریختگیِ حال، به ما نرسید، هیچ چیز!

من یک روز در زمان سابق (زمان شاه) داشتم با ماشین‌های کرایهٔ شخصی از قم به طهران می‌رفتم. عقب نشسته بودم. جوانی در جلو ماشین نشسته بود. او در طول راه نواری از جیب خود درآورد و گذاشت و گفت: «آقا این را بگذار تا آنجایی که می‌رویم [گوش کنیم]، اشکالی ندارد؟ نوار آقای فلان است.» گفتم: «نه»

گفت: «نوار است، نوار را بگذار.» اسم نیاورد. ایشان نوار را گذاشت و ایشان شروع کرد به صحبت‌کردن، تا صحبت کرد دیدم: آخ‌آخ! عجب! او چه کسی است؟! او چه حرف‌هایی می‌زند؟! دیدم ده برابر همان ظلمت و کدورتی که در آن‌موقع هنگام خواندن آن کتاب در نفس خود احساس می‌کردم، از دهان او بیرون می‌آید و بر قلب من می‌نشیند. گفتم اگر اشتباه نکنم، این شخص باید خود همان نویسنده باشد.

گفتم: «آقا، این نوار چه کسی است؟» گفت: «عجب! آقا شما نمی‌دانید؟!» گفتم: «نه» گفت: «آقای فلان هستند.» گفتم: «بله؛ خیلی ممنون، متشکریم.» بسیار خب. و او هم ادامه نداد، اتفاقاً چند دقیقه‌ای گذشت و نمی‌دانم چه شد، انصراف پیدا شد و خاموشش کرد. الحمدلله خدا به کمک ما آمد و مسئله فیصله پیدا کرد.

علت اختلاف کلام افراد در تأثیرگذاری

این چرا این‌طور است؟ چرا وقتی شما یک نوار، سخن یا صدای مرحوم آقا را می‌شنوید، چنان زیرورو می‌شوید که اصلاً می‌خواهید قطع تعلقات از همهٔ افراد کنید و یک‌سره به همان‌جا و همان مقصد و همان مبدائی که آنها حرکت کرده‌اند، حرکت بکنید. حالتان تغییر می‌کند. چه حساب وکتابی در اینجا و در آن نوار وجود دارد؟! که آن‌طور ظلمت و کدورت می‌آورد که حال نماز و همه چیز را از آدم می‌گیرد؟ این چه حسابی است؟! مگر این دو چه کرده‌اند؟! درحالی‌که بر فرض، یک حرف را هم بزنند. آقا، این چیست؟! این قطع تعلقات از همهٔ افراد و حرکت به‌سوی مقصد و مبدأ، همان آثار تکوینی عمل و حرکت این شخص در این دنیا و تأثیراتی که این عمل و این فعل در نفس او ایجاد کرده است، می‌باشد.

و آن ظلمت و کدورت هم آثار تکوینیِ اعمال، کردار، خبث باطن و شقاوت سرّ، که به‌واسطهٔ اعمال ناشایست انجام داده است، می‌باشد. و این‌گونه کدورت ذاتی پیدا کرده؛ یعنی اصلاً کدورت از مرتبهٔ عرَض گذشته و با ذات یکی شده است. ﴿خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞ﴾[1] دیگر خدا بر دل‌های اینها مُهر بطلان زده است، این قلب دیگر آمادگی ندارد.

مکاشفهٔ آقای حداد از ظلمت قبری در شام

مرحوم آقای حداد ـ رضوان اللَه علیه ـ در آن سفری که به شام آمدند، کنار مرقد حضرت زینب

[1] سورهٔ البقرة (۲) آیهٔ ۷.

سلام‌اللّه‌علیها در همان‌جا منزل داشتند. مرحوم آقا هم در همان‌جا آمدند و خدمت ایشان رسیدند و چند روزی با او بودند. یک روز مرحوم آقای حداد به شخصی می‌گویند: «آقا، برویم قبر این افرادی را که می‌گویند اینجا هستند، تماشا کنیم و ببینیم که اینها چه بوده‌اند.» همان‌جا می‌روند.

می‌آیند و به آنجا می‌روند. به ایشان می‌گویند: «آقا، قبری در اینجاها هست.» و می‌آیند و دور می‌زنند و می‌روند. همین که در را باز می‌کند، آقای حداد سه مرتبه می‌فرمایند: «آخ آخ آخ عجب ظلمتی دارد! این شخص چه ظلمتی دارد! چه ظلمتی دارد!»[1] درحالی‌که خود بنده دیده‌ام افرادی می‌روند در آنجا می‌ایستند و کتیبه‌ای هم در آنجا هست و کلمات قصار ایشان در آنجا ثبت است! می‌خوانند و به‌به و چَه‌چَه و چه گریه‌ای می‌کنند! حالا البتّه مردهایشان نه، ولی خانم‌ها می‌آیند در آنجا و دیده‌ام چه اشکی می‌ریزند!

تأثیر ارتباط با افراد نااهل

او چه می‌بیند، اینها چه می‌بینند، او چه نگاه می‌کند [اینها چه نگاه می‌کنند]! آقا، اینها خیلی مهم است ها! اینکه ما این همه در روایات از ائمه داریم: هرجا نروید، به هر کسی سر نسپارید، قدم در وادی هر شخصی نگذارید، و به منزل هر کسی وارد نشوید و دست بیعت با هر کس و ناکسی ندهید![2] اینها همه‌اش به خاطر این است که می‌گویند: ای مساکین! شما که اهل تشخیص نیستید مبادا گرفتار بشوید، در رفتن به این طرف و آن‌طرف تأمل کنید؛ هرجایی نمی‌توانید بروید، هر دستی دست امانت نیست، و هر چشمی چشم محرم نیست. دستان خائنی هست و چشمان نامحرمی هست و قلوب فاسدی هست که می‌آید و دل و دین شما را می‌رباید و دنیا و آخرت شما را می‌گیرد. چه زمانی معلوم می‌شود؟! وقتی که ده یا بیست سال گذشت، [می‌گویید:] «عجب کلاهی سرمان رفت! ما فلانی را این‌طور می‌پنداشتیم. فلانی که این‌قدر سواد داشت، نجف رفته بود، سال‌ها در نجف بود. آن فلانی سال‌ها در آنجا بود، آن فلانی صاحب کتاب بود، آن فلانی صاحب چه و چه و رساله و اینها بود. پس چه شد؟! پس چرا این‌طور شد؟!»

---

[1] اسرار ملکوت، ج ۳، ص ۵۳.

[2] الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۳۷٤ و ص ۳۷۵؛ ص ۳۷٦ ص ٦۳۸ ص ٦۳۹٦٤٦ ـ؛ عِدَّةٌ مِن أصحابِنا عن أحمَدَ بنِ محمدٍ عن موسَى بنِ القاسِمِ قال سَمِعتُ المُحارِبِيَّ يَروِي عن أبي عَبدِ اللهِ ع عن آبائِهِ عليهم السّلام قال قال رسول الله صلّى الله عليه و آله و سلم: **«ثَلاثَةٌ مُجالَسَتُهُم تُميتُ القَلبَ الجُلوسُ مَعَ الأنذالِ و الحَديثُ مَعَ النِّساءِ و الجُلوسُ مَعَ الأغنياءِ»**.

أبو عَلِيّ الأشعَرِيُّ عن محمدِ بنِ عَبدِ الجَبّارِ عن الحَجّالِ عن عَلِيّ بنِ يَعقوبَ الهاشِمِيّ عن هارونَ بنِ مُسلِمٍ عن عُبَيدِ بنِ زُرارَةَ قال قال أبو عَبدِ اللهِ عليه السّلام: **«إيّاكَ و مُصادَقَةَ الأحمَقِ فَإنَّكَ أسَرَّ ما تَكونُ مِن ناحيَتِهِ أقرَبُ ما يَكونُ إلَى مَساءَتِكَ»**.؛ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۸۸ ـ ۱۹۱ و ص ۲۰۵؛. ج ۷۵، ص ۹۸؛ الخصال، ج ۱، ص ۸۷؛؛ وسائل الشّیعة، ج ۱۲، ص ۲۵ ـ ۲۲ و ص ۲۲۸.. الأمالی، شیخ طوسی، ص ۸۳ و ص ٤٤٦ و ص ۵۱۸ إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹٤؛ معانی‌الأخبار، ص ۲۵۳؛ أعلام الدّین، ص ۲۷۲.

نه آقا! همه چیز درست است. تو اشتباه کردی؛ می‌خواستی نروی. مطلب را بیان کردند، گوش ندادی؛ راه را برای تو روشن کردند، چشمت را بستی، سرت را پایین انداختی؛ چشمت درآید، دنده‌ات نرم که به حرف عمل کنی! چقدر گفتند: «باید هر کسی را در موضع خودش قرار داد؟!» چقدر گوشزد کردند: «باید هر فردی را در جایگاه خودش نشاند؟!» چقدر آمدند و دلسوزی کردند؟!

کجاست گوش شنوا؟! این‌طور کردند، ما هم این‌طور می‌کنیم. آنها این راه را رفتند، ما هم می‌رویم! ما به این حرف‌ها کاری نداریم، ما به آن حرف‌ها کاری نداریم؛ کاری ندارید! نوش جان، مبارکتان باشد، مبارک باشد! این‌قدر ما در روایات داریم، در سخنان بزرگان داریم که:

آقا به ظاهرِ کسی نمی‌شود اعتماد کرد. به قدم‌های آهسته رفتن و سربه‌زیرانداختن کسی نمی‌شود اعتماد کرد. به نعلین زرد و عصای دست نمی‌شود اعتماد کرد. به محاسن شانه‌زده و مرسله نمی‌شود اعتماد کرد![1].

---

[1] الإحتجاج (للطبرسی)، ج۲، ص ۳۲۰؛ التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكرى عليه السّلام، ص ۵۳؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج۲، ص: ۸٤؛ و بالإسناد المُتقدِّم ذِكرُه عن الرِّضا عليه السّلام أنَّهُ قال:
قال عَلِيُّ بنُ الحُسَينِ عليه السّلام: إذا رَأيتُمُ الرَّجُلَ قد حَسُنَ سَمتُهُ و هَديُهُ و تَماوَتَ فى مَنطِقِهِ و تَخاضَعَ فى حَرَكاتِهِ، فَروَيدًا لا يَغُرَّنَّكُم. فَما أكثَرَ مَن يُعجِزُهُ تَناوُلُ الدُّنيا و رُكوبُ الحَرامِ مِنها لِضَعفِ نِيَّتِهِ و مَهانَتِهِ و جُبنِ قَلبِهِ فَنَصَبَ الدّينَ فَخًّا لَها فَهوَ لا يَزالُ يَختُلُ النّاسَ بِظاهِرِهِ فَإن تَمَكَّنَ مِن حَرامٍ اقتَحَمَهُ. و إذا وَجَدتُموهُ يَعِفُّ عَنِ المالِ الحَرامِ، فَروَيدًا لا يَغُرَّنَّكُم. فَإنَّ شَهَواتِ الخَلقِ مُختَلِفَةٌ فَما أكثَرَ مَن يَنبو عَنِ المالِ الحَرامِ و إن كَثُرَ و يَحمِلُ نَفسَهُ عَلَى شَوهاءَ قَبيحَةٍ فَيَأتى مِنها مُحَرَّمًا. فَإذا وَجَدتُموهُ يَعِفُّ عَن ذٰلِكَ، فَروَيدًا لا يَغُرَّنَّكُم حَتّى تَنظُروا ما عُقدَةُ عَقلِهِ، فَما أكثَرَ مَن تَرَكَ ذٰلِكَ أجمَعَ ثُمَّ لا يَرجِعُ إلى عَقلٍ مَتينٍ، فَيَكونُ ما يُفسِدُهُ بِجَهلِهِ أكثَرَ مِمّا يُصلِحُهُ بِعَقلِهِ. فَإذا وَجَدتُم عَقلَهُ مَتينًا، فَروَيدًا لا يَغُرَّنَّكُم حَتّى تَنظُروا أ مَعَ هَواهُ يَكونُ عَلَى عَقلِهِ أم يَكونُ مَعَ عَقلِهِ عَلَى هَواهُ، و كَيفَ مَحَبَّتُهُ لِلرِّياساتِ الباطِلَةِ و زُهدُهُ فيها، فَإنَّ فِي النّاسِ مَن خَسِرَ الدُّنيا و الآخِرَةَ؛ يَترُكُ الدُّنيا لِلدُّنيا و يَرَى أنَّ لَذَّةَ الرِّئاسَةِ الباطِلَةِ أفضَلُ مِن لَذَّةِ الاموالِ و النِّعَمِ المُباحَةِ المُحَلَّلَةِ، فَيَترُكُ ذٰلِكَ أجمَعَ طَلَبًا لِلرِّياسَةِ حَتّى إذا قيلَ لَهُ اتَّقِ اللهَ أخَذَتهُ العِزَّةُ بِالإثمِ فَحَسبُهُ جَهَنَّمُ و لَبِئسَ المِهادُ. فَهوَ يَخبِطُ خَبطَ عَشوَآءَ يَقودُهُ أوَّلُ باطِلٍ إلى أبعَدِ غاياتِ الخَسارَةِ. و يَمُدُّهُ رَبُّهُ بَعدَ طَلَبِهِ لِما لا يَقدِرُ عَلَيهِ فى طُغيانِهِ؛ فَهوَ يُحِلُّ ما حَرَّمَ اللهُ و يُحَرِّمُ ما أحَلَّ اللهُ، لا يُبالى ما فاتَ مِن دينِهِ إذا سَلِمَت لَهُ رِياسَتُهُ الَّتى قَد شَقِىَ مِن أجلِها. فَأولَئِكَ الَّذينَ غَضِبَ اللهُ عَلَيهِم و لَعَنَهُم و أعَدَّ لَهُم عَذابًا مُهينًا. و لَكِنَّ الرَّجُلَ كُلَّ الرَّجُلِ نعم الرَّجُلُ هو الَّذى جَعَلَ هواهُ تَبَعًا لِامرِ اللهِ و قَواهُ مَبذولَةً فى رِضا اللهِ؛ يَرَى الذُّلَّ مَعَ الحَقِّ أقرَبَ إلَى عِزِّ الأبَدِ مِنَ العِزِّ فى الباطِلِ. و يَعلَمُ أنَّ قَليلَ ما يَحتَمِلُهُ مُنقَطِعٌ عَنهُ ضَرَّ آنِهِ يُؤَدّيهِ إلى دَوامِ النَّعيمِ فى دارٍ لا تَبيدُ و لا تَنفَدُ و أنَّ كَثيرَ ما يَلحَقُهُ مِن سَرّائِها إن اتَّبَعَ هَواهُ يُؤَدّيهِ إلى عَذابٍ لا انقِطاعَ لَهُ و لا يَزولُ. فَذٰلِكُمُ الرَّجُلُ نِعمَ الرَّجُلُ، فَبِهِ فَتَمَسَّكوا و بِسُنَّتِهِ فاقتَدوا و إلى رَبِّكُم بِهِ فَتَوَسَّلوا، فَإنَّهُ لا تُرَدُّ لَهُ دَعوَةٌ و لا يُخَيَّبُ لَهُ طَلِبَةٌ.؛

معاد شناسی، ج۷، ص ۳۲۰؛ شیخ طبرسی (ره) با سند خود از تفسیر منسوب به امام حسن عسگری علیه السّلام از حضرت امام رضا علیه السّلام از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند:

«اگر مردی را ببینید که طریقه و روش او نیکوست؛ و گفتار خود را آهسته و آرام نموده، و سخن خود را ضعیف و ملایم نشان دهد، و در کارها و حرکاتش خود را خاضع و فروتن جلوه دهد؛ فوراً به او گرایش پیدا نکنید! دست نگاه دارید، توقّف کنید که شما را گول نزند! زیرا چه بسیار کسانی هستند که به علّت سُستی نیّت و پستی هویّت و ترسو بودن دلشان از رسیدن به دنیا و ارتکاب کارهای حرام عاجز مانده‌اند.

و بدین جهت دین را دام وصول به دنیا و وسیله صیدِ وصول به مادّیّات و شهوات قرار میدهند؛ مردم را به ظاهر آراسته خود می‌فریبند و چنانچه به چیز حرامی دست یابند با تمام مشقّت و تکلّف خود را بدان میرسانند و دست می‌آلایند.

و اگر دیدند که آن مرد از مال حرام اجتناب میورزد؛ و دست بدان نمی‌آلاید پس باز صبر کنید! و در گرایش به او مبادرت نکنید که شما را فریب ندهد!

چون خواسته‌ها و تمایلات نفسانی مردم مختلف است؛ زیراکه چه بسیاری از مردم از به دست آوردن مال حرام گرچه فراوان باشد دوری می‌کنند؛ ولیکن اراده خود را از راه زنا و اعمال شنیعه باز نمی‌دارند؛ و نفس خود را بر ورود بر یک زن زشت کَریه المنظَر فرود آورده و از راه حرام با او آمیزش می‌کنند.

و اگر آن مرد را چنین یافتید که از این عمل زشت هم دوری می‌کند، باز شکیبا باشید! و در گرایش به او شتاب نکنید، که مبادا شما را گول زند! تا خوب بنگرید که گِرِه و بستگی عقلانی او چطور است؟ و مرکز تصمیم گیری تفکیری او چگونه است؟ چون بسیاری از مردم هستند که از روی آوردن به دنیا و ارتکاب مُحرّمات و وصول به اموال حرام و اعمال آمیزشی جنسی خودداری نموده، و عفّت به خرج میدهند؛ ولیکن دارای عقل متین و فکری استوار نیستند.

و بنابراین مفسده کارهائی را که انجام میدهند بیش از مصلحت آن است، چون بر پایه جهالتی که دارند مفسده ای می‌آفرینند بیشتر از مصلحتی که پدیده عقل و درایتشان است.

و اگر عقل او را نیز متین و استوار یافتید! باز زود اقدام بر پیروی و تبعیت نکنید! تا آنکه او را بنگرید که آیا با هوای نفس خود متّحد شده و علیه عقلش قیام کرده است؟ و یا آنکه با عقلش متّحد شده و با هم علیه هوای نفس امّاره به پا خاسته‌اند؟ و دیگر ببینید که آیا نسبت به ریاست‌های باطله دنیویّه اشتیاق و رغبت دارد؟ یا آنکه بی رغبت و میل است؟ چون در میان توده مردم افرادی یافت می‌شوند که هم دنیا

و هم آخرت هر دو باخته‌اند؛ دنیا را برای وصول به دنیا ترک گفته‌اند؛ و پنداشته‌اند که لذت ریاست‌های باطل از لذت اموال حرام و نعمت‌های مباح و حلال بیشتر است؛ و بنابراین برای نیل به ریاست‌های باطل از همه اینها گذشته‌اند.

و اگر به آنها گفته شود: از خدا بپرهیز! مقام خودخواهی و عزّت کاذب او را به گناه میکشد پس جهنّم برای او بس است و حقّاً جایگاهی است. این‌چنین فردی چون آدم یک چشمی، پیوسته در امور بدون بصیرت و درایت است؛ و اولین گامی که به باطل بردارد، او را به آخرین مراتب خُسران و زیان میکشاند.

و پس از آنکه نمی‌تواند به منویّات خود برسد، پروردگارش او را در طغیان و سرکشیِ ممتدّ می‌برد؛ و در این‌صورت آنچه را که خدا حرام کرده است حلال میشمرد؛ و آنچه را که خدا حلال کرده است حرام میشمرد؛ و اگر ریاست باطلش که به دنبالش میرود و برای وصول به آن خود را به مهالک انداخته و به شقاوت رسانده است سالم بماند، باکی در از بین رفتن دینش ندارد؛ پس این افراد کسانی هستند که خدا بر آنها غضب نموده؛ و به آنان صَلای دورباش زده؛ و عذاب ذلّت‌آمیز و تحقیر انگیز برایشان مهیّا ساخته است. ولیکن مرد، تمام مرد، نیکو مرد آن کسیست که هوای نفس و درخواست خود را تابع امر خدا نموده است؛ و قوای خود را در راه رضای خدا مبذول داشته است؛

و ذلّت را با وجود داشتن حقّ به عزّت أبدیّه نزدیکتر می‌یابد از عزّتی که با باطل به دست می‌آید. و به یقین میداند که گرفتاری‌های کم و ناچیز دنیا که برای رضای خدا آنها را تحمّل می‌کند، او را بدوام نعمت‌های ابدیّه خداوند در بهشتی که خرابی و فناء و نیستی ندارد خواهد رسانید. و نیز میداند که اگر از هوای نفس امّاره خود پیروی کند بسیاری خوشی‌هائی که در دنیا می‌برد او را به عذاب ابدیّه خداوند که زوال و انقطاع ندارد خواهد کشانید. پس بنابراین بدانید که مرد تمام عیار چنین مردی است؛ مرد نیکو و پسندیده و استوار چنین مردی است؛ پس حتماً به او تمسّک کنید! و به رویّه و منهاج و سیره او اقتدا نمایید! و بوسیله او به‌سوی پروردگارتان متوسّل شوید! چون درخواست و دعای او ردّ نمی‌شود؛ و طلب و خواهش او دچار حِرمان نمی‌گردد.»

اما خب مسئله به شکل دیگری است و مطلب به قسم دیگری است. اینها تأثیراتی است که گناه قرار می‌دهد. این‌قدر مطلب دقیق است! این‌قدر مسئله مهم است! یک عمل به محض اینکه انجام بشود[تأثیر خود را می‌گذارد.]

إشراف ولیّ‌الهی بر اعمال انسان

مرحوم آقا می‌فرمودند: «هر کدام از رفقای ما که هرکاری را انجام بدهند اتوماتیک‌وار چه بخواهیم و چه نخواهیم آن کار در نفس من تأثیر می‌گذارد.» به یک نفر می‌فرمودند: «شما هر کجا می‌خواهی باش، هر عملی می‌خواهی انجام بده، از دیدگان ما دور نیست.» صریحاً، دیگر آب پاکی را روی دستشان ریختند. یعنی مثل یک حالت برنامه‌ریزی‌شدهٔ مکانیکی است، که چطور از نقطه‌نظر مکانیک هر عملی یک عکس‌العملی به وجود می‌آورد، همین که او آن را انجام می‌دهد یک نسخه‌اش آنجاست! عمل خیر انجام بدهد یک نسخه‌اش آنجاست، عمل شر انجام بدهد یک نسخه‌اش آنجاست. رفقا هم می‌دانند. و در این زمینه حکایات إلی‌ماشاءاللَه است.[1]

و اگر کسی عمل خیر انجام بدهد، این خیلی پراکنده می‌شود. خود مرحوم آقا در کتاب معاد شناسی باید راجع به این قضیّه [مطالبی] آورده باشند. تأثیرات تکوینی اعمال بر روح مثالی و بر بدن مثالی و بر بدن ملکوتی به چه نحو است. این یک واقعیت است. این عالم، عالم تکوین است؛ عالم اعتباریات که نیست، عالم حقایق است.[2]

حکایتی در مورد اطلاع بزرگان از باطن افراد

یکی از افرادی که در این زمینه موقعیتی برای او پیش آمد و امتحان خودش را داد، و بعد برای همگان روشن شد، فردی بود که بعد من از مرحوم آقا [دربارهٔ او] شنیدم که می‌فرمودند: «من هر وقت او را می‌دیدم، حالتی از او در من به وجود می‌آمد! و من هیچ آن شخص را قابل برای تصدی این مناصب نمی‌دیدم!»؛ یعنی عبارت و مفاد ایشان این بود، تا اینکه امتحان پیش می‌آید؛ وقتی که امتحان پیش می‌آید بواطن رو می‌شود، آن‌وقت انسان متوجه می‌شود چه خبر است، آن‌وقت برای همهٔ افراد منکشف می‌شود: عجب! این فرد همانی بوده که در زمان شاه با دربار رابطه داشته؛ عجب! نمی‌دانستیم، این همان کسی بوده که در زمان شاه با سازمان آن سلطنت و حکومت ارتباط داشته، این همان کسی است که در زمان شاه این کارها را انجام می‌داده! چه شد؟ یک قضیّه و یک زمینه پیش می‌آید، همهٔ قضایا رو می‌شود، همهٔ مسائل رو می‌شود. اما بقیّهٔ افراد چطور توجیه می‌کنند؟! بقیّه چطور این مسائل را [می‌فهمند]؟! آیا کسی می‌فهمد؟! آیا کسی این مطالب را درک می‌کند؟!

---

[1] معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۸۹؛

[2] معاد شناسی، ج ۲، ص ۱۶۱ ـ ۲۰۰ و ج۳، ص ۱۲۷ ـ ۲۱۱.

علامه وحیدی از ارکان مثبتهٔ نظام طاغوت و ظلم

در همان زمان اوایل انقلاب در مجلسی یک فرد نسبت به اعدام آقای وحیدی ناراحت و عصبانی بود. وحیدی، واقعاً از همین سرسپردگان و از ارکان بسیار مؤثرِ نظام شاهنشاهی بود! او کسی بود که وقتی رضاشاه کشف حجاب کرد، ایشان تازه در آن‌موقع از نجف به کرمانشاه آمده بود. و بسیاری از بزرگان نجف به ایشان اجازهٔ اجتهاد داده بودند؛ وقتی که در آنجا آمد، اول کاری که کرد عمامه‌اش را برداشت و بعد زن خود را مُکشَّفه در مجلس جشنی که به این مناسبت در آنجا تشکیل شده بود آورد، و به همگان نشان داد و غیرت خود را به همگان اثبات کرد!

اجازهٔ اجتهاد از علماء نجف داشت و تا آخر از سرسپردگان بود. از افرادی که مصداق واقعی مفسد بود، واقعاً از ارکانِ واقعی ظلم و تثبیت کنندهٔ او بود. این فرد را اعدامش کردند و به حق هم اعدام کردند و او هزار بار بیش از بقیّه مستحق اعدام بود![1]

ما در مجلسی در قم، منزل یکی از آقایان بودیم. با مرحوم آقا ناهار دعوت داشتیم؛ یکی از آقایان معروف طهران آن‌چنان از این مسئله ناراحت و عصبانی بود و می‌گفت (فریاد می‌کشید): «آخر این مرد چه گناهی کرده است که او را اعدام کردند؟! آخر مگر کسی را کشته است که او را اعدام کردند؟!» یعنی عجیب است! بعد

---

[1] امام شناسی، ج٦، ص ١٩٦؛ علامه وحیدی فرزند آقا شیخ ابوالقاسم رئیس العلماء کرمانشاهی و از نوادگان مرحوم آیةاللّه آقا محمد باقر وحید بهبهانی است. خود از طلّاب و فضلاء نجف اشرف و از شاگردان اساتید مبرّزی همچون آقا ضیاء الدّین عراقی است، گویند اجازات متعدّد اجتهاد از علماء دریافت نموده است، در سنه ١٣١٤ شمسی که به دستور رضا شاه مجالس میهمانی زن و مرد تشکیل می‌شد، او و خانمش در کرمانشاه جزء مدعوّین بودند. میزبان منزل آقا سید اصغر شاه بود، و درحالی‌که رئیس نظمیّه و بسیاری از مدعوّین با خانم‌هایشان بدون حجاب در این منزل حضور پیدا کردند، علامه وحیدی که از علماء به شمار می‌رفت، و به لباس روحانیّت و اهل علم ملبّس بود، با خانمش وارد شد. و یک قصیده طولانی در ذمّ حجاب که خود سروده بود و مطلع آن این است: «به شرع أحمد مرسل حجاب لازم نیست» خودش قرائت کرد. و پس از آن شرحی در مدح پهلوی بیان کرد. و از آن پس به تهران آمد و عمامه و قبا و عبا را برداشت و فکل و کراوات و زنّار بست و ریش تراشید، و تا آخر عمر در کمک و مساعدت به خاندان پهلوی دریغ نکرد، و از آخوندهای درباری شد و سال‌ها سناتور و وکیل بود تا بالأخره نتیجه وخامت اعمال او را در گرفت و صاعقه الهی بر سرش فرود آمد. ﴿وَلَا يَزَالُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُواْ قَارِعَةٌ أَوۡ تَحُلُّ قَرِيبٗا مِّن دَارِهِمۡ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ وَعۡدُ ٱللَّهِ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَادَ﴾ (سورهٔ رعد (١٣) آیهٔ ٣٩.) وحیدی در مدت پنجاه سال حکومت جابرانه خوش رقصی‌های بسیار کرد، و دین و مذهب و شرف را به دنیا فروخت، و از زمره گدایان و خوشه‌چینان سفره خونین حکّام جور درآمد، تا بالأخره حسرت زده در مقابل تیر غیب الهی قرار گرفت خَسِرَ الدُّنیا و الآخِرَةَ ذلِکَ هو الخُسرانُ المُبینُ یک‌باره سرازیر در دوزخ شد و با موالیان خود محشور شد، ﴿ٱلۡمُنفِقُونَ وَٱلۡمُنفِقَٰتُ بَعۡضُهُم مِّنۢ بَعۡضٖۘ﴾ (سورهٔ توبه (٩) آیهٔ ٦٧.) این سزای دنیوی است ببین تا جزای اخروی چه باشد «و لو لَم یَکُن إلّا المَوتُ لَکَفَی، کیف و ما بَعدُ المَوتِ أعظَمُ و أدهَی».

دلیل می‌آورد: «آقا این مرد محاسنش (یعنی ریش او) از این آقا بیشتر بوده است!» التفات می‌کنید؟! آقا، آن شمری که سر امام حسین را برید محاسنش از تو هم بیشتر بود! مگر مسئله به محاسن است؟! ببینید چه دلیلی می‌آورد و چطورمی‌گفت، «آقا این مرد محاسنش از او بیشتر بود، آمدند او را اعدام کردند.» که آنجا دیگر مرحوم آقا نتوانستند خودشان را نگه دارند و جلوی آن افراد گفتند: «یک اعدام برای او کم بود؛ هزار بار می‌بایست این فرد را اعدام کرد.»

کسی که از ارکان مثبتهٔ نظام طاغوت بود. نظام طاغوتی و نظام شاهنشاهی و نظام ظلم به این افراد نیاز دارد. اینها علل مبقیهٔ یک نظام هستند.

آن آدم یک نفر یا دو نفر را می‌کشد [اما] بعداً یا در نفسش یا در چه [توبه می‌کند]. اما آن کسی که می‌ایستد و به عنوان مجتهد برای کشف حجاب ادله اقامه می‌کند و در مجلس سنا سخنرانی می‌کند و شاه ظالم را به عنوان منجی خطاب می‌کند و روایت از رسول خدا جعل می‌کند: «السلطانُ ظلُّ اللهِ فی أرضه» و می‌آید به ادلهٔ اربعه به حساب خودش، از کتاب و سنت و اجماع و عقل، این سلطنت را سلطنت الهی قلمداد می‌کند، اینها افراد عادی نیستند، اینها افراد عادی نیستند.[1] واقعاً چطور[این افراد به اینجا می‌رسند؟] ما واقعاً باید خیلی متضرع باشیم و متذلل باشیم که خدا برای ما پیش نیاورد، خدا برای ما پیش نیاورد!

نتیجهٔ عمل به فرمایشات ائمه علیهم السّلام

اما از آن طرف شما نگاه می‌کنید یک نفر می‌آید و همین‌ها را می‌خواند و به آنچه که امام علیه السّلام می‌فرمایند عمل می‌کند و به هیچ‌کس دیگری هم کاری ندارد، او هست و امام علیه السّلام. آن‌وقت ببینید در قلب او چه می‌تابد، سخنان او چگونه تأثیر می‌گذارد. وقتی که انسان با او صحبت می‌کند، روحش باز می‌شود، چه صفایی پیدا می‌کند! چه مسائلی پیدا می‌کند. اینها برای چیست؟! اینها برای این است که درست رفته، راه را درست طی کرده؛ حالا آن دنیایش را هم خواهیم دید.

وقت دیگر تقریباً پنج دقیقه به ساعت ده است، طبعاً رفقا إن‌شاءاللَه ما را از ادامهٔ صحبت معذور می‌دارند. گرچه حالم مناسب برای صحبت نبود، منتها عرض کردم که از باب ﴿يَمۡحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثۡبِتُۖ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ﴾[2] **عرفتُ اللهَ بفسخ العزائم و نقض الهِمَم**[3] خداوند توفیق داد که ما از حضور رفقا هم در امشب محروم نباشیم. إن‌شاءاللَه تتمهٔ مطالب که مسائلی هست در این زمینه برای شب‌های آینده. اگر خداوند توفیق بدهد.

---

[1] جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به؛ امام شناسی، ج٦، ص ١٩٢ ـ ٢٠٠؛ رساله نوین، ص ١١٦ ـ ١٢٥.

[2] سورهٔ رعد (١٣) آیهٔ ٣٩.

[3] نهج البلاغة، حکمت ٢٥٠.

اللَهمّ صل على محمد و آل محمد